

## زبان و ادبیات هزاره‌ها

□ محمدعلی نجیبی \*

### چکیده

زبان و ادبیات یک قوم یکی از ابزارهای مهم برای حفظ دست آوردها و آثار فرهنگی و هویتی آن قوم به شمار می آید، علاوه براین زبان مهمترین وسیله است برای ایجاد ارتباط بین افراد جامعه و گروه‌های انسانی و مهمترین وسیله است که بشر برای انتقال تجربه و یافته‌های علمی و فرهنگی در اختیار دارد.

زبان و ادبیات به ویژه لهجه هزارگی از کهن‌ترین و اصیل‌ترین زبان دری است که ساختار منحصر به فرد خود را دارد و همین ساختار منحصر به فرد بوده است که طی قرون متمادی توانسته است در برابر سایر زبان‌ها مقاومت کند.

شناسایی زبان و ادبیات هزارگی برای نسل امروز ضروری‌ترین نیاز به شمار می آید که باید به آن پرداخته شود، چرا که نسل امروز با تغییرات و تحولات و مهاجرت به کشورهای گوناگون، زبان و ادبیات هزارگی را در معرض فراموشی قرار داده و فراموشی زبان می تواند به فراموشی فرهنگ، هویت و میراث مردم ما منجر شود.

کلیدواژه‌ها: هزاره‌ها، زبان، ادبیات، لهجه، گویش.

---

\*. فارغ التحصیل سطح چهار مجتمع آموزش عالی فقه (alimnajibi@yahoo.com).

## مقدمه

مبحث و مقوله زبان و ادبیات به عنوان بزرگ‌ترین نیاز جامعه بشری و عامل اصلی پویایی، نشاط و تداوم حیات یک جامعه می باشد و نیز زبان یکی از مهم‌ترین ابزارهای است که ارتباط بین انسان‌ها را برقرار می سازد. امروزه زبان ادبیات در کانون توجه محققین و صاحبان اندیشه و چه بسا سیاست‌گذاران فرهنگی قرار گرفته است تا بتوانند با ورود در این مقوله تاثیر خود را بر بیشتر و گسترده تر بر فرهنگ، ساختار رفتار اجتماعی آن جامعه بگذارند.

با گسترش فضای مجازی و تبادل اطلاعات تحولات جدیدی را در حوزه زبان و ادبیات شاهد هستیم، گاهی متوجه می شویم که ادبیات هزارگی در قالب نثر، اشعار و سرودهای محلی در معرض دید مخاطبین قرار می گیرد که حکایت از ناپختگی، کج سلیقه‌ی و یا عدم آگاهی از کاربرد واژه‌ها در جای خود می باشد، لذا ضرورت دارد که به زبان و لهجه هزارگی از زوایای مختلف به آن پرداخته شود تا به درستی از این میراث ارزشمند محافظت شود و نسل امروز به آن توجه ویژه داشته باشد.

با توجه به درک واقعیت‌های موجود امروز که در حوزه زبان پیش آمده است درک درست از تاریخ زبان و ادبیات و درست نگاری و خوانش آن می تواند به ماندگاری آن کمک زیادی نماید.

هزاره‌ها بلا استثنا به زبان فارسی کهن صحبت می‌کنند اگر چه این زبان فارسی ذاتاً «فارسی کهن» محسوب می‌شود، از نظر جمله‌بندی مثل فارسی نوین است. فارسی هزارگی به راحتی از فارسی که در کابل و هرات صحبت می‌شود قابل تشخیص می‌باشد اما یکی از این ویژگی‌ها که خیلی قابل توجه است، وجود لغات و اصطلاحات ترکی است که در دیگر لهجه‌های فارسی و رایج افغانستان یافت نمی‌شود به علاوه، فارسی هزارگی از فارسی که افغان‌ها با آن تکلم می‌کنند، در وجود تعداد بی‌شماری لغات مغولی که مبین تماس این زبان با یک زبان بیگانه است فرق می‌کند (پولادی، هزاره‌ها ترجمه علی عالمی کرمانی، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

باتوجه به مطلب فوق، دراین مقاله کوشیده ایم که نسل امروز را متوجه ضرورت پرداختن به این مقوله نماییم تا باشد که محققین و مورخین با تحقیق بیشتر و گسترده تر این مبحث رایگیری و دنبال نمایند.

### ۱. زبان، گویش و لهجه

مردم افغانستان به زبان‌ها و لهجه‌های مختلفی صحبت می‌کنند برخی از محققان شمار زبان و گویش‌های ساکنان این سرزمین را تا ۳۰ نوع زبان و لهجه برشمرده‌اند (یزدانی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ۱/۱۲۷). در قانون اساسی جدید افغانستان از نه زبان و لهجه نام برده شده است: پشتو، دری، ازبکی، بلوچی، پشه‌ای، و نورستانی.

گرچه قابل توجهی از تاجیک‌ها که سنی مذهب اند نیز به زبان فارسی سخن می‌گویند و جز اندکی از افغان‌های شیعی قندهار که پشتو زبان‌اند سایر شیعیان افغانستان به فارسی صحبت می‌کنند.

هزاره‌ها یکی از چهار قوم معروف (پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک) در افغانستان و از ساکنان اصلی و بومی این سرزمین است که به زبان فارسی دری و لهجه هزارگی تکلم می‌کنند (آریانپور، بامیان خاستگاه هزاره‌ها، ۱۳۹۲: ۱/۱۷۳).

آقای افتخاری معروف به آریانپور یکی از پژوهشگران تاریخ هزاره، می‌نویسد: «زبان دری زبان ملی و مادری قوم هزاره است» (همان: ۱۷۲). در زبان هزارگی واژه‌های اصیل و قدیمی یافت می‌شود. این زبان به لحاظ سابقه و خاستگاه نیز قریب دو هزار سال پیش از ظهور اسلام در سرزمین خراسان، یعنی آریانای باستان مورد گویش و محاوره بوده است (همان: ۱۷۳). این زبان هنگام تلاقی عرب‌ها با خراسانیان در برابر زبان عربی عرض‌اندام می‌کرد، زبان مستقل و غنی است» (آریانپور، فصل‌نامه سراج، ۱۹۳).

در لهجه هزارگی اصطلاحات و ترکیبات زیادی از زبان‌های ترکی، مغولی و پشتو وارد زبان هزاره‌ها شده است به طوری که این لهجه علاوه بر امکانات زبان دری از امکانات زبان

آن‌ها نیز بهره می‌برد (خاوری، امثال و حکم مردم هزاره، ۱۳۸۰: ۱۶). لذا اکثریت قاطع گروه‌های قومی شیعه در افغانستان به زبان فارسی صحبت می‌کنند و زبان‌های اصلی گروه‌های یادشده فارسی است. اما برخی از شیعیان مانند شیعیان قندهار از آن‌جا که در میان پشتون‌ها قرار دارند به زبان پشتو نیز صحبت می‌کنند لذا گروه‌های قومی شیعه در افغانستان علاوه بر اشتراکات مذهبی از اشتراک زبانی نیز برخوردار می‌باشند (فیاضی، آسیب‌شناسی گروه‌های قومی شیعه در افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و معارف مجتمع آموزش عالی فقه: ۸۵).

گوش هزاره‌ها، مخصوص به خود آنان و کاملاً محلی و بومی بوده است این امر بدین علت است که زبان هزارگی از غلظت لغوی و جملات خاصی انباشته است علاوه از نفوذ زبان فارسی، زبان‌های ترکی و مغولی، عربی، پشتو در لابلای زبان هزارگی به چشم می‌خورد...

لهجه هزارگی رسم الخط ندارد این زبان نظر به ویژگی‌های ساختاری خود نمی‌تواند خارج از چوکات لهجه‌های تاجیکی که در آسیای میانه و افغانستان مروج است، مطالعه شود، زیرا بین هزارگی و فارسی کابلی بسیار ویژگی‌های مشترک دیده می‌شود اما در عین زمان، زبان ملیت هزاره را می‌توان به صورت جداگانه و مستقل مطالعه کرد، زیرا ویژگی‌های فونتیکی و گرامری مختص به خود داشته و در آن بقایای زبان مغولی - ترکی موجود است (لعلی، سیری در هزارجات، ۱۳۷۲: ۵۰).

بعضی واژه‌های بسیارکهن دری یا اوستایی در زبان هزاره‌ها محاوره می‌شود که در ادبیات موجود نیامده اند. بدین سبب نباید پنداشت که این واژگان ترکی یا مغولی است. برای نمونه و مقایسه به واژه‌های هزارگی و اوستایی ذیل توجه کنید.

۱. آبت: (هزارگی) یار و یاور و دوست. این واژه در محاوره مردم هزاره همیشه با واژه‌ی دوست، یکجا تلفظ می‌شود. از اینکه این واژه یک واژه‌ی کهن و غیر مفهوم بوده لذا همیشه کلمه «دوست» را همراهی او می‌آورند. مانند که گفته می‌شود: فلانی «دوست آبت» دارد. یا «دوست آبت» ندارد. یعنی فلانی دوست و یار و پناهگاه و همکار و هم دست و ریشه و

اساس دارد یا ندارد. یا گفته می‌شود فلانی‌ها با هم بند و بست کرده اند یعنی با هم پیمان یاری و دوستی بسته اند تا کاری کنند.

۲. شُوده: (هزارگی) سست و بیکار و تبیل. آیبی شُوت: Aipisuta (اوستایی) با کوتاهی، با سستی، با نادرستی. «فرهنگ واژه‌های اوستا» ج ۱، ص ۵
۳. ایتَه: (هزارگی) این، این است، اینجا است.
۴. ایتِ ایتِی: Ite itei (اوستایی) برای این.
۵. آ اِت: Aeta (اوستایی) = it انگلیسی: این، آن = ضمیر اشاره
۶. اُوتَه: (هزارگی) آن، آن است، آنجا است. اُوت: (اوستایی) یعنی او
۷. اشتر: (هزارگی) شتر
۸. اُوشتر: (اوستایی) شترنر.

گفت پیغمبر به آواز بلند/ با توکل زانوی اشتر ببند. مولوی

۹. اُجنگ: (هزارگی) چمرَس، زور، مهارت. مثلاً گفته می‌شود بی جُنگله نکن (بی اُجنگله نکن). بی جُنگ چیزی را برندار. اُجنگه: Aojanh (اوستایی) نیرو، زور (۲۸ بار در اوستا) اُجنگه: Aojonha (اوستایی) نیرومند، زورمند، توانا
۱۰. کَوَثره: (هزارگی) پا افزار، کفش چرمی. اُتر: Aosra (اوستایی) موزه، پاپوش، کفش.. اَعَبَد: (هزارگی) بد شکل، بد نما، بد سَمیل، بد جِیسَل. اُکود: Akuda (اوستایی) بد نهاد، بد بنیاد. اَع: بد، بدی، زشت، گناه‌کار. ۱۰- اینگه: (هزارگی) اُپسُو، نسبت دو زن برادر با هم. اِنگها: Anha (اوستایی) بستگی خانوادگی - پیوستگی تبار.
۱۱. اید: (هزارگی) قصه، آگاه کردن، گفتن. پیچه سیا بله رُوی شی رَغَسَه/ ید «اید» نُکو دَمَه شِیفَتِ نَفَسَه

۱۲. اُوتَه: (هزارگی) دایزنگی) سپس، بعد ازان. اُت: (اوستایی) بدینسان، سپس - اکنون - اما، مگر (۱۹ بار در اوستا به همین معنی) اُوت: Avaca (اوستایی) بنابراین - سرانجام.
۱۳. ایتَه: (هزارگی) دایزنگی) ایت: Ica (اوستایی) هم چنین، بدین روش، بنابراین، این جور

آور: (هزارگی) ابر، اُور، اُورا: (اوستایی) ابر.

۱۴. اَشُو: (هزارگی) صاف کردن و ستردن. سفید کردن خانه با گِل سفید، اَشُو انگهَن: Aso anhan: (اوستایی) نیک خواهی، خواهش پاکی. اَشُو، ستوت: (اوستایی) ستاینده راستی. لقب زردشت نیز اَشُو است. اَشوزردشت به معنی زردشت پاک و پارسا.

۱۵. اُوبَه: (هزارگی) انبوه، بلند و روی هم انباشته. قُوبی و کُوب و توپ و... نیز با اُوبه در معنی نزدیک اند. اُپَه: Upa: (اوستایی) این واژه به معنای بالا، بالایی، رویی، بلندی و بسیار به کار می‌رود... (۲۰ بار در اوستا)

۱۶. قُول و قُوبی: (هزارگی) زمین گود و بلند.

کُول: (فارسی) تالاب و استخر و آبگیر بود. ترکان هم تالاب را کول میگویند. به ترکی هم کول به معنی حوض و آبگیر آمده، ولی به کاف فارسی (کول) تکلم نمایند. کابل و کاول، از ریشه کول گرفته شده که به معنی سرزمین باتلاقی است. به واژه کاول رجوع شود.

۱۷. کُوپ: (هزارگی) برآشفتن، ناراحت شدن، پریاد شدن چهره از خشم. بالا آمدن بندهای پشت در اثر بیماری، کُوپ: Kup (اوستایی) برآشفته شدن، وادار شدن: . اُوپَییری کِیژی: kairya Upairi (اوستایی) کارکننده در بالا - آفریدگار - ابرکار - سخت کار.

۱۸. کَری: (هزارگی) کار. مثلاً گفته می‌شود «کَریز» را «کَری» کن. این چه «کَری» است که می‌کنی؟ کِیژی: kairya (اوستایی) کارکردن، کار و

۱۹. کَتَه: (هزارگی) کلان، بزرگ. کات: Kata (اوستایی) فرزانه، دانای بزرگ، خرد دوست: ... کات: Kata (اوستایی) نام نخست وزیر دارا بوده است

۲۰. کَرت: (هزارگی) دفعه، بار، مرتبه. در این راه چند کَرت گفت دریغ آل برمک، سخن یحیی مرا امروز یاد می‌آید. (تاریخ بیهقی).

شیخ روزی چار کَرت چون فقیر بهر کدیه رفت در قصر امیر مولوی.

باز او پرسد که خنده بر چه بود پس دوم کَرت بخندد چون شنود. مولوی.

(دهخدا، کَرت). کِرت: Kereta (اوستایی) کرده، انجام داده، درست کرد. (فرهنگ

۲۱. کِرْتَه: (هزارگی) یکباره، یک دفعه ای. هَکِرِتْ: Hakeret: (اوستایی) یکبار، یک‌گاه، نه بیشتر. یکباره. کَرش، کَرشه، کَرّاش: (هزارگی) کوه سنگلاخ و صعب العبور. کَرش: (پارسی) «کَرش پاره‌ای زمین بلند یا پشته می‌باشد». (دهخدا، ذیل واژه کَرش) گَرشاسب، گَرشاسپ: (اوستایی) آخرین پادشاه آریانای باستان (زابلستان و کابلستان) بوده است. پورداود نوشته است: «نام گرشاسب جهان پهلوان در اوستا بارها یاد شده این نام در اوستا به صورت کرساسپه (Keresaspa), سانسکریت کرساسوه (Krsasva) آمده.»

توضیح: هزاره‌ها کَرش و قَرخ را به معنی سرزمین صعب العبور و سخره‌های کوه به کار می‌برند. بنا بر این، گرشاسب در اصل «کَرش + اسپ» است که گرش اسپ و گرشاسب گفته می‌شود. در گرشاسب، کاف عربی بدل به گاف فارسی شده چنان‌که کژدم گژدم خوانده می‌شود. گرشاسب به معنی اسپ کوهستانی یا صاحب اسپ کوهستانی می‌باشد. چنانچه بعداً گفته خواهد شد زابلستان تاریخی سرزمین گرشاسب بوده است. نام زابلستان تاریخی در دوره‌های پسین گرشستان، غرشستان، غرجستان و هزارستان شده است. غرجستان در اصل گَرشستان (= گرشستان) بوده که به معنی کوهستان و سرزمین کوهستانی است. چنانچه واژه‌ی کور و گور به غور و مُگان به مُغان تغییر یافته اند، واژه‌ی‌های کرشستان و گرشستان نیز تبدیل به غرجستان شده است.

۲۲. پِس: (هزارگی) نوعی بیماری پوستی که لکه‌های سفید در پوست دست و صورت ایجاد کند. پَس Paesa: (اوستایی) زیور، آرایش. پِس، پِسی. (نام بیمار)

۲۳. تفت: (هزارگی) گرم، بخار آب و زمین در اثر گرمی. تَفْت: Tafta: (اوستایی) گرم شده، تب بیماری.

۲۴. خُوسُور: (هزارگی) پدر زن. خُوسُور: Xvasvra. (اوستایی) پدر زن

۲۵. خُو: (هزارگی) خوب. هُو: Hu: (اوستایی) خوب، نیک، به، زیبا، بسیار ۲۶-  
کَمبُوجَه: (هزارگی) = خُومبَجَه. کندوی کوچک. خُومب: Xumba (اوستایی) خم = کوزه  
بسیار بزرگ سفالی که بیشتر در باستان در زیر زمین می‌نهادند

۲۷. خرد تو، هوش تو، عقل تو، چم تو، چم رس تو و ... (هزارگی) هوشمند، خردمند. ماهر. خَرْتُو: Xartu (اوستایی) دارنده خرد فریب ناپذیر، هوشیار)
- خر تو: Xratu (اوستایی) دانایی، خردمندی
۲۸. خاتو: (هزارگی) خاتون. خانم. زن محترم. خَوْتُو: (اوستایی) خودش (زن): Xvato. دَینا: Daena (اوستایی) دستور دینی، کیش
۲۹. زاتی: (هزارگی) اصلی، منسوب به زاد. زات: Zata: (اوستایی) زاده، آورده به هستی ۳۰-سپی: (هزارگی) سفید. سپی: Spi: (اوستایی) سپید بودن، پاک شدناسپی دیو از تو هلاک آمده مرا از تو هم سر به خاک آمده. فردوسی
۳۰. سَر: (هزارگی) سرپرست. بی سر یعنی بی سر پرست. سار: Sar: (اوستایی) سر، پیشوا، رهبر، برتر. ۳۲-سَرَت: (هزارگی) سرزمین سردسیر در مقابل گرمسیر. سَرَت: Sareta: (اوستایی) سرد، سرما
۳۱. مانه: (هزارگی) اطاق چپری تابستانی، محل نشیمن موقت در کوه یا بیابان که دارای سایبان باشد. نمان: Namana (اوستایی) خانه، خانمان، جایگاه، جای آرمیدن یک خانوار.
- ۳۴-نِیشی: (هزارگی) نم کردن آب از زمین یا چاه و کاریز
- آیبوی نپتی: Aivi napti (اوستایی) نمناک - خیس خوی تن (عرق))
۳۲. گیمیز: (هزارگی) شاش
- گُو مَئیز: Gaomaeza (اوستایی) پیشاب گاوانر شاش اسم فارسی بول است که کمیز نیز نامند. شاشیدن مصدر آن است. (آندراج). (دهخدا، شاش)
۳۳. گیرو: (هزارگی) کوه یا زمین پشت به آفتاب صبح. گَریو: Griwa (اوستایی) گردنه (کوه) جای تنگ و باریک، گریوه. ریوه: (فارسی) مخفف گریوه است که کوه کوچک و پشته بزرگ باشد. (فرهنگ فارسی معین). (دهخدا)
۳۴. پیئو: (هزارگی) کوه یا زمین مقابل آفتاب صبح
- آرم پیئوا: Arem pithava: (اوستایی) نیمروز-کُپو: (هزارگی) پیر زن مکار. کُپو:



Kapo (اوستایی) گیاه زهردار، دیو فریب و نیرنگ

۳۵. مَنتر: (هزارگی) دعا خوانی، دعا خوانی برای بیرون شدن جن از بدن جن زده.

مانثر: مانثره: (اوستایی) مانثره، از ریشه «من» به معنی اندیشیدن گفتار ایزدی و سخنی که اندیشه‌های پاک را به دیگران منتقل می‌سازد.

۳۶. واک: (هزارگی) اختیار، اجازه. مانثرواک: (اوستایی) آگاهی کننده (اوستایی) نام پیشوای دینی و صاحب آتش کده

۳۷. آزو وار: (هزارگی) = آرو بارو. آر و حرکت و توان. آر دادن پارچه. بارو: (فارسی) حصار دور قلعه و باره و شهر پناه است.

سبَلت (بروت. سیل) تزویر دنیا برکنند خیمه را بر باروی نصرت زنند.

بر سر بارو یکی مرغی نشست از سر و دُمش کدامین بهتر است. مولوی. (دهخدا، بارو) وَاَز: (اوستایی) بال - پر - پناهگاه، نگهداری، پشتیبانی..

۳۸. وار: (هزارگی) لانه و شهر مورچه، غار گرگ و روبا با توله هایش. وَاَز: Var: (اوستایی) پوشانیدن، پنهان کردن، پناه داد

وَاَز: Vara: (اوستایی) جای سرپوشیده، پناهگاه، غار. (وند ۲: بند ۲۵) (همان، ج ۳، ص ۱۲۸۲. (ور جمکرد: شهر جمشید ساخته

۳۹. وُرزه: (هزارگی) غیرت، شجاعت، مردی و دلیری. بی وُرزه: بی غیرت، نامرد. هُوَر

نُد: Huraosa: (اوستایی) بلند بالا، خوش ساخت، خوش پیکر، زیبا

۴۰. وُیه: (هزارگی) گریه و زاری. وُوی: Voya: (اوستایی) ناشاد بدبخت، بی چاره، سوگوار، سوگ دار.. و یوئی: Vayoi: (اوستایی) وای، آه، افسوس Avoya: (اوستایی) غم و

اندوه، آه، افسوس

۴۱. اولوم: (هزارگی) معبر آب. جائی از رودخانه که ته آب بلند باشد و آب در آنجا کم عمق

باشد. وُلوم: Wlwm (اوستایی) یعنی آبگیر (فاضل کیانی، فصلنامه علمی فرهنگی طرح نو، ۱۳۸۸: ۲۰ و ۲۱/۱۸۸).

## ۲. واژگان

لغات هزارگی به چندین گروه تقسیم می‌شود. اولین گروه شامل لغاتی می‌شود که از زبان اصلی مغولی باقی مانده‌اند. این لغات در اکثر موارد بر می‌گردد به اصطلاحات خویشاوندی هزارگی، اسامی قسمت‌های از بدن انسان و بعضی از حیوانات. ذیلاً به اسامی لغاتی اشاره می‌شود که از زبان مغولی در لهجه‌های مختلف هزارگی یافت می‌شود:

### اصطلاحات خویشاوندی

مغولی / هزارگی	معنای فارسی
آبغه	عمو (برادر پدر)
آچول	مادر بزرگ
باجه	باجناق
پری	عروس
بُلَه	پسر یا دختر خاله
اِگ چی	خواهر زن
جیه	اولاد خواهر
قُودغو (مادر عروس)	وابسته‌های همسر
تغایی	دایی، ماما
خاتو	همسر، زن

### اصطلاحات اعضای از بدن

مغولی / هزارگی	معنای فارسی
اَلْغَه	کف دست (گودی وسط کف دست)
بُربیی	پاشنه پا

شصت ناخن	اِرکِه
سینه	چَجین
ران	غویه
پاشنه، یا پهنای شانه	دالو
کپل، کفل: سرین	دکغان
پیشانی	فَچَر
استخوان بینی	قان قشال
قوزک	شیغی
آرنج، مرفق	تُغی
نوک جمجمه، قلّه جمجمه	تولغّه
نرمه ساق پا، ماهیچه ساق پا	توغول
بازو	جور
چشم	وُقره
گیج‌گاه یا ساعد و بازو	چاقو یا چاغو
ابرو	قاش
آرنج، مرفق	کونتغای یا توغای
برآمدگی زیر گلو، سیب آدم	کتوک
چانه - زنخ	کَلّه
دنده	قَبِرغِه
ناخن (بیشتر ناخن پا)	سنگک
زیر لب - بغل	قیچیق
گونه - لُپ	کومه
بخش بالای کپل	سوجی

سییل

بوروت

### نام‌های حیوانات

معنای فارسی

هزارگی

اسب خاکستری

بوره

عقاب

بورگوت

حیوان یکساله

بُورُو

عنکبوت

جَرگَلورگی<sup>۱</sup>

خارپشت

جَریه (خارپشت م.)

جوجه تیغی

جارا

بره خیلی جوان

کوک جَل / کورجک

کرکس، لاشخور

قَجِی<sup>۲</sup>

لاک پشت

فَسَبَغَه

جوجه مرغ (مرغ)

خُرو

خرگوش

تَوَلِی

گوشت مرغ، مزغ

وارقه (وارغه)

گوسفند نرینه

قوشقار

بُز ماده

چپوش

بز نرینه

سرکه

خرچنگ

چن قیش

وزع (قورباغه)

قورقوک

آفتاب پرست، سوسمار، آفتاب گردک

کودی

نوعی موش خرما

تَبَرغو

خرس	بایی
آهو؛ غزال	غولجه
کبوتر	تخت‌آزین

به علاوه این موارد، رقم چشمگیری از لغات مغولی در زبان هزارگی وجود دارد که هر روز مردم کوچه و بازار آن‌ها را به کار می‌برند. این لغات برای توصیف مناطق مسکونی، سزرمین‌های طبیعی، جنگ و اداره روستاها به کار می‌رود که می‌توان در پایان همین فصل، آن‌ها را مطالعه کرد.

دسته دوم از لغات هزارگی، لغاتی است که ریشه ترکی دارد [امروزه در لهجه هزارگی استعمال فراوانی دارد.م.]

### اصطلاحات خویشاوندی

معنای فارسی	هزارگی / ترکی
مادر	آبه
پدر	آته
پدر، مرد بزرگ‌تر	بابا
شوهر خواهر	ازنه
دایی، ماما	تغایی
برادر يك مادری یا پدری	وگئی
دلالت ازدواج	الچی
معنای فارسی	اسامی حیوانات
جغد	بیقوش
سوسمار	کله
قوچ	کویک

قوشقار	گوسفند نر (قوچ)
تای	اسب یکساله
تُگه	بزنر
بَقَه	وزغ، غوك، قورباغه
اعضای بدن	معنای فارسی
گوره	معدده، شکم
کِرپک	مژگان
قباق	پلك چشم
قاری	ساق پا
قاش	ابرو
اصطلاحات خانگی و روستایی	معنای فارسی
اغل	اصطبل، طویله، روستای همسایه
ابسقال	کدخدا
جولگه	جلگه، دره، سرزمین، صاف و هموار
تاله	چمن زار
قشلاق	نشیمن زمستانی
قبورداق	قرمه گوشت
ایلاق	نشیمن تابستانی
کونده	گاواهن، شخم
توشك	تُشك

علاوه بر کلمات و اصطلاحات مغولی و ترکی، هزارگی دربر گیرنده تعداد زیاد لغات پشتو است و این سومین دسته کلماتی است که از يك زبان دیگر به این زبان راه پیدا کرده است.

معنای فارسی	پشتو	هزارگی
مخلوط کردن	کادوال	قادوله <sup>۳</sup>
یک بوسه‌ای	ماچ	ماخ
قطع کردن	مؤنت	مونتی
دایی (برادر مادر)	ماما	ماما
عمو	کاکا	کاکا
پنجره	کیلکین	کیلکین
صندلی	چوکی	چوکی
دیگ آشپزی	دِگلی	دگلی
مخلوط	گادواد	گدود
جمع، یک‌جا جمع کردن	تول	تول
گروه، یا حزب و دسته	دَل	دَل
لباس	کالایی	کالا

چهارمین گروه زبان‌های شبه قاره هند [هندوستان و پاکستان] اند که به زبان هزارگی نفوذ کرده‌اند؛ در حالی که لغات مربوط به زبان اردو - هندی به طور قطع به زبان فارسی کابلی و پشتو در افغانستان معمول شده‌اند. لغات سانسکریت به نظر می‌رسد از ساکنان اولیه هزارستان - که به نظر دولینگ، زبان مخلوط از هندی و ایرانی داشته‌اند - بر جای مانده است (پولادی، هزاره‌ها، ۱۳۸۸: ۱۶۵). فرضیه دولینگ با یافته‌ها و تفسیر و توجیه بیوار نیز همخوانی دارد. بعضی از لغات هزارگی که ریشه سانسکریت دارد، دولینگ جمع‌آوری کرده است که ذیلاً اشاره می‌شود:

معنای فارسی	سانسکریت	هزارگی
معشوقه	دوست مونث	آلی
فکر کردن	چگایت فکری	چگ

روشنایی	چپاله	ایل پَلَك
سوسمار	گودهیلکا	کودی؛
چشم	اکس	اُقره
حصیر	پالالاکا	پلال
معنای فارسی	اردو	هزارگی
گره	بیلی	بالی
سگنر	کوته	کوته
مالک، صاحب مال و جای	وَله	وَله

پنجمین گروه لغاتی است که ریشه اروپایی دارد و اغلب انگلیسی است. هزاره‌ها با افزایش آمیختن با همسایگان افغان و تاجیک، لغات زیادی را وارد زبان هزارگی می‌کنند، مخصوصاً بعد از زندگی در مناطق شهری یا بعد از خدمت سربازی که به زادگاه خود بر می‌گردند. به این ترتیب در غنای لغوی این زبان کمک کنند. اهمیت این لغات در این است که اصطلاحاتی است مدرن و ریشه اروپایی دارد. بیشتر این لغات فرنگی به لهجه پشتو برگردان شده است و بنابراین، این دسته لغات به صورت اصلاح شده، جذب زبان هزارگی شده است، مثلاً:

معنای فارسی	هزارگی
جعبه	بکس
رادیو	رادیو
اتومبیل	موتو
اتوبوس	سرویس
تلفن	تیلیفون
مداد	پمسل
جلیقه	وُسکت



ششمین گروه، تعداد پرشمار لغاتی است که ریشهٔ عربی دارد و ضرورتاً بخشی از زبان هزارگی شده است. این لغات غالباً رابطهٔ تنگاتنگ با امور فرهنگی و مشاهدات مذهبی دارد، چون مبلغین عرب (سادات) با تأثیر روی عقاید مذهبی هزاره‌ها بر نفوذ فرهنگی روی آنان اعمال کرده‌اند.

معنای فارسی	هزارگی / عربی
مشرك، كافر	كافير
سرباز	عسكر
سن	عُمر
خشم و غضب	قهر (قار)
بیماری	مرض
حيوان [اهلی یا وحشی]	ايوان
کتاب	کیتاب
قبر [کسی یا زیارت‌گاه و.]	مازار
مقدس، مبارك	تبروك

هفتمین گروه، لغات محدود زبان روسی است که توسط هزاره‌ها استفاده می‌شود. حسن پولادی از قول افیموف<sup>۵</sup> صورت زیر را از لغات روسی که مورد استقبال هزاره‌هاست تهیه کرده است:

معنای فارسی	هزارگی / روسی
ظرف چای، قوری	چینک
سینی، ظرف بزرگ برای حمل ظرف‌های کوچک‌تر	پتنوس
گالش	کلوش

جالب است بدانیم علی‌رغم تأثیر زبان‌های همجوار بر روی زبان هزارگی، این زبان کمتر کمکی به زبان‌های دیگر کرده است. لغات مغولی محدودی را می‌توان در زبان‌های رایج

منطقه یافت. ماسون و همکارانش<sup>۶</sup> متذکر شده‌اند که لغات ولوس و جیرگه را افغان‌ها از زبان مغولی کهن قرض گرفته‌اند. نظیر همین یادآوری دولینگ<sup>۷</sup> کرده است که لغات «بول» (به قول و قرار) و «بهرو» [یا بُرو به لهجه هزاره‌های دایکندی] (به معنای گوساله) را در زبان بلوچی، لغات بیگانه‌ای دانسته است که از زبان مغولی جذب این زبان شده است (پولادی، همان: ۱۶۸).

## بخش‌های گفتاری زبان هزارگی

### ۱. سامی

اسم در زبان هزارگی قاعده ویژه‌ای ندارد بلکه از همان قوانین ولایت دارد زبان فارسی پیروی می‌کند، ولی وقتی جمع بسته می‌شود، کمی فرق می‌کند. مثلاً به جای این که در جمع مثل زبان فارسی «ان» و «ها» استفاده شود، حرف «ا» استفاده می‌شود:

برار = برادر	برارا = برادران
گو = گاو	گوا = گاوها

بعضی موقع به «ا» «اُو» به کار می‌رود:

برار = برادر	برارا = برادران
دامات = داماد	داماتو = دامادان

وقتی اسمی به حرف «ه» ختم شود، در جمع بستن آن اسم، از کلمه «گو» استفاده می‌شود:

گوسله = گوساله	گوسله‌گو = گوساله‌ها
باجه = باجناق	باجه‌گو = باجناق‌ها

اسمی که مفرد است، گاهی تغییر کرده و کوتاه می‌شود. ولی وقتی همین اسم جمع بسته شود، به شکل فارسی اولیه خود برگشت کرده و حرف «ا» به آخر آن اضافه می‌شود:

فارسی	هزارگی
گوسفند	گُوسپُ
گوسفندان	گوسپند
<p>بعضی اسم‌ها با کلمات «جات» جمع بسته می‌شود. در فارسی فصیح، کلمات «ات» همان کار «جات» را انجام می‌دهد.</p>	
میه	میه جات
<p>هزارگی (مفرد) هزارگی (جمع)      معنای فارسی</p>	
<p>علامت اضافه وقتی اسمی جمع بسته می‌شود. حذف می‌شود.</p>	
آبه‌مه	آبه‌مو
<p>هزارگی (مفرد) هزارگی (جمع)      معنای فارسی</p>	
<p>بعضی اسم‌ها با تکرار مفرد جمع بسته می‌شود. مثلاً کلمه «تکه» به معنای قطعه - بخش، وقتی جمع بسته می‌شود دوبار تکرار می‌شود<sup>۱</sup></p>	
مادرم	مادرم
<p>هزارگی (مفرد) فارسی (مفرد)      هزارگی (جمع)      معنای فارسی</p>	
<p>تکه تکه‌ای از چیزی      تکه‌تکه      چندین قطعه</p>	
<p>هزارگی (مفرد) هزارگی (جمع)      معنای فارسی</p>	
افغان	اوغان ماوغان
<p>افغان      اوغان ماوغان      افغان‌ها و کسانی که مثل آن‌ها هستند</p>	
<p>جالب است یادآوری شود اولین حرف کلمه دوم همیشه «م» است (پولادی، همان: ۱۷۱).</p>	
<p>بیزو میزو میمون و حیوانات شبیه میمون</p>	
<p>بچه مچه بچه و کسانی که مثل بچه است [از نظر خلق و خو، م.]. کُله مُله کلاه و چیزهای که شبیه کلاه است.</p>	
<p>برای نشان دادن حالت تصغیری يك اسم، پسوند «اك» به آن اضافه می‌شود:</p>	
<p>خوارك خواهر كوچك [خواهر دوست‌اشتی = حالت تحیب‌م.]</p>	
<p>ماخك بوسه كوچك [بوسه‌ای که خیلی از روی عشق و اخلاص نباشد. م.]</p>	

یکک تنها و منحصر به فرد [ولی کوچک و دوست داشتنی.م.]

## ۲. ضمائر

همه ضمائر زبان هزارگی، همان ضمائر زبان فارسی است. اما بعضی اصلاحات ناچیزی گاهی اتفاق می افتد. وقتی اسمی به «من» ختم شود، «من» به «مه» تغییر شکل می یابد:

هزارگی	فارسی فصیح	معنای فارسی
کتاب مه	کتاب من	کتابم
وقتی ضمیری به «ا» ختم می شود، آن تبدیل به «اُ» می شود [مثلاً] «شما»، «شمو» تلفظ می شود.		

پسوند «اش» در زبان فارسی، وقتی بعد از سوم مفرد بیاید در این صورت تبدیل به شی می شود:

هزارگی	فارسی	معنای فارسی
خاتو - شی	خاتونش	همسرش
خانه - شی	خانه اش	منزلش
سرشی	سرش	کله اش، رأسش

ضمیر اشاره به این استاندارد فارسی است:

ینه = این	ینه می = این ها
أنه = آن	أنه مو = آن ها

در مقابل توضیح بالا، لازم به یادآوری است که هزاره ها ضمیر اشاره مخصوص نیز دارند که در دیگر لهجه های فارسی یافت نمی شود.

اٚه = به آن اٚه = این

### ۳. صفات

صفات در این زبان، مثل فارسی ولایت دارد هستند. ولی وقتی به صورت مقایسه‌ای استفاده می‌شود، با صفات معمولی در زبان فارسی کمی فرق می‌کنند. مثلاً در هنگام مقایسه، پسوند «واری» کاربرد فراوان دارد:

ازمه واری = مثل من

معمول‌ترین صفات مقایسه‌ای مورد استفاده، «تر» است. این کلمه پسوندی است که جایگزین «ترین» فارسی فصیح می‌گردد.

معنای فارسی	فارسی فصیح	هزارگی
خوب	خوب	خوب
بہتر	خوب‌ترین	خوب‌تر
کوچک‌ترین	ریزه	ریزه
کوچک‌تر	ریزه‌ترین	ریزه‌تر

بعضی مواقع، به جای استفاده صفت، اسم یا فعل دوبار استفاده می‌شود. این وقتی است که که تأکید روی اسم یا فعل باشد و معمولاً معنای «بیشتر» یا «خیلی» می‌دهد.

لاغر = ضعیف      لاغر - لاغر = خیلی ضعیف

پولادی می‌نویسد: صفت جالب دیگری که دولینگ یادآور شده است، لغت «آسه» است که او معتقد است شکل تغییر یافته مفعول به این کلمه «اسه» در زبان مغولی است. این کلمه حالا «اسه» نیست، بلکه «سه» است که بیش از دوبار ظاهر می‌شود:

چَلَس - سه = رو به طرف بالا

پَنَدَس - سه = رو به طرف پایین

### ۴. افعال

افعال و صرف آن‌ها در هزارگی از قوانین عمومی زبان فارسی پیروی می‌کند. اما برای حالت

اسم مفعولی [در زمان‌هایی که در ساخت آن‌ها اسم مفعول به کار می‌رود.م.]، هزاره‌ها کلمه «گی» را در انتهای فعل اضافه می‌کنند:

پخته = پختن	پخته‌گی = پخته شده (است)
کرده = انجام دادن	کرده‌گی = انجام شده (است)
شوشته = شستن	شوشته‌گی = شسته شده (است)

یکی از اشکال مخصوص فعل‌های هزارگی «توتک» است که به معنای «باید» به کار می‌رود. معمولاً این فعل [نقش کمکی را دارد.م.] واقع می‌شود و تأکیدی بر آن فعل می‌باشد.

توتک کو = عجله کن

توتک برو = باید بروی

فعل مخصوص دیگری در بین افعال هزارگی وجود دارد، فعل همراه ناقص «جی» است. فعل «جی» یا «آل جی» به عنوان فعل مرکب استفاده می‌شود. اولین عنصری که در این جا می‌آید، معمولاً ریشه فعلی مغولی به اضافه «جی»:

قره جی = نگاه کردن

دوتاجی = فرار کردن

در کاربرد روزانه، افعال مرکب با «آل جی» ریشه‌های فعلی فارسی بیشتری دارند تا ریشه‌های فعلی مغولی. وقتی يك چنین فعل مرکبی. با پسوند «آل جی» به کار می‌رود، در این صورت فعل سببی «کردن» حذف می‌شود.

جنگ - آل جی = خنداندن

تورد - آل جی = رم دادن ترساندن

خند - آل جی = خنداندن

گریه - آل جی = گریه کردن، گریاندن

## ۵. قید

اکثر قیده‌های استفهامی، ارتباطی و توصیفی از قوانین عمومی دستور زبان فارسی پیروی می‌کنند. اما وقتی حرف استفهامی نظیر اوا (ava) استفاده می‌شود، در آخر جمله می‌آید نه در اول جمله، چنان‌که در فارسی ولایت دارد معمول است. فرق دیگر این است که زمانی قیده‌های استفهام برای سؤال به کار می‌رود، لغت معمول «چرا» به لغت بچی (پولادی، همان: ۱۷۴). که به همان معناست جانشین می‌شود.

## ۶. حروف ربط

بین حروف ربطی که در زبان هزارگی به کار می‌رود، و آنچه که در زبان فارسی معمول است فرقی وجود ندارد:

وَ = و

لاکین = اما

اگه = اگر

## ۷. اصوات

در این جا نیز زبان هزارگی از اصوات زبان فارسی پیروی می‌کند.

خو = عجب

افسوس = افسوس!

وای = آخ، آه!

شباش = مرحبا

## ۸. حروف اضافه پسین و حروف اضافه پیشین

حروف اضافه پسین (در، از، با، به، روی، بالا، تا، برای) و حروف اضافه پیشین در زبان

هزارگی از قوانین فارسی متعارف پیروی می‌کند: پسین: قاطی = با؛ ره = به؛ از = از  
پیشین: ده = در؛ بر = به؛ به = برای، بر = بالای، بر = روی

## ۹. ترکیب آواها

پولادی می‌نویسد:

به طور کلی آواشناسی فارسی در زبان هزارگی صادق است، اما عامل لهجه‌ای نیز به خوبی حفظ شده است و این موضوع بر اساس نظریه دولینگ، به دلیل تأثیر زبان مغولی است بر روی این زبان (پولادی، همان: ۱۷۵). همین تأثیرگذاری باعث شده است که زبان هزارگی ویژگی‌های خود را که بعضاً مغایر با فارسی ولایت دارد است، حفظ کند. بر خلاف زبان فارسی که علامت اضافه = بیان مالکیت (از) به کار می‌رود، هزاره‌ها = را به طریق زیر استفاده می‌کنند:

هزارگی	فارسی	معنای فارسی
کتاب‌مه	کتاب من	کتابم
برارمه	برادر من	برادرم

یکی از عناصر صوتی، مخصوص، حرف «ن» است که وقتی در پایان کلمه واقع شود، در تلفظ می‌افتد. تحت این شرایط، حرف انتهایی «ن» جای خود را به حرف صداداری می‌دهد. این پدیده به خاطر این است که زبان مغولی روی تک‌واژه‌های هزارگی تأثیر مستقیم گذاشته است.

هزارگی	فارسی	معنای فارسی
دِدگو	دندگان	اجاق، آتش‌دان
مِمو	مهمان	میهمان
رِسپو	ریسمان	طناب
تامو	تمام	تمام

در این قاعده در مواردی استثنایی، حرف «ن» باقی می‌ماند:



مسکین = فقیر

نریان = اسب نر

یکی از ویژگی‌های آوایی که زبان هزارگی را متمایز می‌کند حذف حروف «ه» و «ح» است، وقتی که در اول یا وسیط کلمه باشد.

معنای فارسی	فارسی	هزارگی
هزاره <sup>۹</sup>	هزاره	آزاره
دولت	حکومت	اُکومت
اتهام زدن	تهمت	تومت

ویژگی آوایی دیگری که زبان هزارگی از آن برخوردار است در کاربرد صامت‌هاست. این

ویژگی در بخش‌های زیر قابل بررسی است:

۱. «ب» به «و» تبدیل می‌شود:

معنای فارسی	فارسی	هزارگی
ابر	ابر	آور
سبز	سبز	سَوُز
باز	باز	واز

آوریشوم [آوریشم] ابریشم ابریشم

۲. «پ» تبدیل به «ف» و برعکس می‌شود:

پقط = فقط

فیچه = پیچه [توده موی سر م.]

فولاد = پولاد

۳. «ف» تبدیل به «و» می‌شود:

اوغان = افغان

کوش = کفش

۴. «د» به «ت» تغییر می‌کند:

آباتی = آبادی

دامات = داماد

۵. «ر» به «ل» تبدیل می‌شود:

بلگ = برگ سولاخ = سوراخ

۶. «ن» به «ل» تبدیل می‌شود:

غلیمت = غنیمت

۷. اضافه شدن و حذف شدن «د» به یکی از موارد استثنا است:

دز = دزد

تندور = تنور

۸. اضافه حرف صدادار غیر ملفوظ پیش از حذف «س» و «ش»

اشپش = شپش

اشتر = شتر

استاره = ستاره

۹. حذف «و» یا جانشینی آن با «ب»:

خواندن = خواندن

بیرو = ویران

نانبایی = نانوایی

۱۰. تغییر «ب» به «و»

شو = شب

چو = چوب

او = آب

هزاره‌ها تفاوت آشکاری بین «ق» و «غ» قایل هستند. این تفاوت به دلیل منشأ زبانی

آن‌ها (زبان مغولی) است که بین این دو حرف در موقع ادا تفاوت قایل است. اما در بعضی از نواحی هزارستان تفاوتی بین «ك» و «ق» وجود ندارد، بلکه يك نوع ابهامی بین مرزهای آوایی این دو حروف وجود دارد. این ابهام آوایی در مناطق هزاره‌نشین که توسط افغان‌ها محاصره شده‌اند، بیشتر مشهود است.

### ۱۰. نام آواها

لغاتی از این دسته در زبان هزارگی به وفور دیده می‌شود. بیشتر این لغات یا عیناً از تکرار اولین کلمه به وجود می‌آید یا با کمی تغییر و اصلاح در شکل نیمه اول لغت، «نام‌آوا» ساخته می‌شود. مثلاً «نام‌آوای» آب جوشان، «بیربیر» [یا بوربور]. است. به صدای رعد و برق «غورغور» گفته می‌شود. صدای زنگ‌ها با «جرینگ‌جرینگ» مشخص می‌شود. پارس سگ با «باؤباؤ» بیان می‌شود و بالاخره به در زدن «تک‌تک» می‌گویند. اغلب این نام آواها ریشه مغولی دارند (پولادی، همان: ۱۶۸).

### ۱۱. اعداد و ارقام

استعمال اعداد دقیقاً به همان روال فارسی استاندارد است (همان: ۱۷۹).

### ۱. ادبیات

ادبیات شعر ترانه‌ها و دو بیت‌های هر مردمی نمودی بر جسته و بی ادعا از خواست‌ها، چگونگی زندگی آنها و بیانگر واکنش آنها در برابر رویدادهایی است که آن مردم در زمان‌های دور یا نزدیک پشت سر گذاشته است و همچنین گواه روشن بر چگونگی روابط اجتماعی، آداب، رسوم و عادات جوامع سنتی و صمیمی روستایی می‌باشد. این رویدادها - خوشایند یا ناخوشانید در شعر و ترانه‌های روستایی بازتاب پیدا می‌کند و آنگاه در خاطره‌ها نقش می‌بندد و نسلی پس از نسلی بازگو می‌شود و به آیندگان سپرده می‌شود. و حتی گاهی دیده می‌شود که گوشه‌ای یا گوشه‌هایی از تاریخ ملتی - ناخودآگاه - در پیراهن شعر، دوبیتی

و ترانه ظاهر می‌شود و مورخ می‌تواند به کمک آن نقاب از چهره تحریف بردارد. در مضامین و دور نمایه‌های ترانه‌های هزارگی به مسائل مختلف پرداخته شده است که اینک به چند نمونه اشاره می‌شود:

## ۲. دوبیتی و ترانه

۱. روابط همراه با احترام و عاطفی افراد خانواده یکی از ویژگی‌های پسندیده طایفه هزاره، روابط صمیمانه و محترمانه متقابل بین افراد خانواده است. این روش و منش نیک در ترانه‌های هزارگی چنین بازتاب یافته است:

پدر خوبه که مادر نازینه	که خواهر میوه روی زمینه
اگر گردی همه عالم سراسر	نبینی میوه‌ای به از برادر

\*\*\*\*\*

سر یک راه دو راه شد وای بر من	بیرار از مه جدا شد وای بر من
بیرار از مه جدا شد رفت به غربت	که غربت آشنا شد وای بر من

۲. مسأله عسکری و سربازی رفتن بخش مهمی از ترانه‌های محلی را در بر گرفته است. این به خاطر همان نظام جابرانه و ظالمانه‌ای است که در افغانستان حاکم بود. دو سال خدمت عسکری و سربازی برای عسکر و خانواده اش برابر بود با دو سال زندان با اعمال شاقه به خاطر بدرفتاری درجه داران و صاحبان منصب ارتشی که خود به واسطه رشوه و پارتی به درجه و منصبی رسیده بودند و پس از آن با سربازان رفتار غیر انسانی می‌کردند و خصوصاً که سرباز از اقلیتهای قومی و نژادی باشد. شیعه بودن هزاره‌ها، همه جا برای آنها مرگ و رنج را به همراه داشته است، در قشله‌های عسکری این وضع مشکلتر بود، چون باید تابع مقرراتی می‌بودند که بر اساس مذهب رسمی وضع شده بود و آنها پیرو مذهب غیر قانونی! بودند و از طرفی حاضر نبودند ارزش‌های مذهبی خود را نادیده بگیرند وقتی فردی برای عسکری فراخوانده می‌شد. خانواده اش امید بازگشت او را نداشتند و

واقعیت هم همین بود چه بسیار سربازانی که با لگد درجه داران و صاحبان منصب، جان خود را از دست دادند و کسی نپرسید نامش چه بود، و چه بسیار سربازانی که با ضربه سیلی مقامات ارتشی کور و کر شدند و کسی شکایات آنها را نشنید. این رفتارهای وحشیانه در ترانه‌های محلی این گونه انعکاس یافته است که مردم به وظیفه عسکری به چشم پاسداری از کشور و وطن نمی‌بینند بلکه سربازی را مانند زندان و محبس می‌دانند:

الا ابر سیاه پاره پاره	خبر از من ببر ملک هزاره
اگر قوما ز تو اوال بپرسن	بگو که اسکره دشت طیاره

\*\*\*\*\*

رسیدم ده سر کوتل ناله	خبر آمد که جلبی شد حواله
ما که پروای اسکری ندارم	جدا می‌شم زقوم و خانواده

\*\*\*\*\*

ستاره در هوا دنباله داره	بیا یار جان که مرغان ناله داره
سپاهی آمده از پیش حاکم	نمی‌دانم که چه حواله داره

\*\*\*\*\*

ده او حوض کلان دو جوړه ماهی	خوار کورشه بیرار موره سپاهی
بیرار موره ده ملکای غریبی	خوار مومنه ده‌ای کوته تنایی

\*\*\*\*\*

الا یار از غمت دیوانه می‌شم	مامور و نوکر توپخانه می‌شم
مامور و نوکر بلخ و بخارا	اگر توپ گم شونه زو لانه می‌شم

\*\*\*\*\*

۳. مسأله خواستگاری، نامزدی و عروسی در ترانه‌های محلی تمام اقوام و طوایف کم و بیش قسمتی از ترانه‌ها را به خود اختصاص داده است. - اندوهگینانه - در دوبیتیهای هزارگی با بینش جاهلانه به اولاد دختر نگاه شده است و کسی که بی فرزند ذکور از دنیا برد انگار

بدون فرزند و ورثه از دنیا رفته است. اگر چند دخترهای زیاد داشته باشد (جوادی، بازتاب واقعیت‌ها در ترانه هزاره‌گی، فصلنامه سراج، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال دوم - شماره ۶- زمستان ۱۳۷۴: ۷۵).

درخت سر راه توت خور مردم	خوار بی بیرار لت خور مردم
بیرار بی خوار زنده خو باشد	خوار بی بیرار هرگز نباشد

\*\*\*\*\*

۴. در دوبیتی‌های هزارگی پیشوایان دینی از جایگاه رفیع و منیع برخوردار است خصوصاً امیرالمومنین (ع) و تنها در مقام سوگند از او می‌توان یاد کرد:

الا یار جان به من یاری نکردی	قسم خوردی وفاداری نکردی
قسم خوردی به حق شاه مردان	درخت سیو بودی باری نکردی
سر کوه بلن فریاد کردم	علی شیر خدا را یاد کردم
علی شیر خدا یا شاه مردان	دل ناشاد ما را شاد گردان

۵. و سرانجام صدای طبیعت در ترانه‌های محلی چنین پژواک یافته است:

بهار آمد بهار آمد گل من	زمان کشت و کار آمد گل من
بیا یار جان به سیل گل برابیم	که گلها بی شمار آمد گل من

\*\*\*\*\*

درخت بی ثمر بیده خدایا	دلَم از یار نومیده خدایا
اگر صد سال نشینم سایه بید	همو بیده همو بیده خدایا
درخت بی ثمر دانه نداره	پلنگ و گرگ و شیر خانه نداره
قلندر گشتم ای یار از غمایت	قلندری به من طانه (طعنه) نداره

\*\*\*\*\*

درخت گل به دریا سایه کرده	دو تا بلبل میانش خانه کرده
یکی سنگی زده بر پای بلبل	که بلبل ناله صد ساله کرده

### ۳. چهار بیتی

معمول‌ترین شعر در بین هزاره‌ها، چهاربیتی است که معمولاً با دنبوره همراه است.

الی اسب سمند الغار و بولغار      جلو از نقره و تنگ از گل نار  
سحرگاهی مرا به یار رسانی      توجوبشکو که من بوسم لب یار

\*\*\*\*\*

نه تب دارم نه جانم می‌کنه درد      نمی‌دانم چرا رنگم شده زرد  
الی مردم موگه گرم زمینه      خودم دانم که عشق نازنینه

### شعر

شعر و ادبیات هر جامعه بازتاب دهنده زندگی افکار و تاریخ و فرهنگ يك جامعه و در واقع آینه تمام نمای آن جامعه در قالب هنر است. هنر و ادبیات از دیر زمانی در عرصه‌های مختلف زندگی مردم حضور داشته است و افتخارات گذشته را به نسل‌های بعد از خود را به ارمغان گذاشته‌اند.

شعر احساسی است که از دل برخاسته و بر دل می‌نشیند. شعر در سرزمین هزارستان تداعی کننده مداومت زبان فارسی و بالندگی آن بوده است.

### مشاهیر ادبی شیعیان در افغانستان

مهم‌ترین شاعران و ادیبان شیعه:

#### ۱. ابن سینای بلخی

شیخ‌الرئیس معروف به «ابن سینا» در سال ۳۷۰ق، در سرزمین بلخ (مزارشریف افغانستان) به دنیا آمد و در سال ۴۲۸ قمری در عمر ۵۸ سالگی درگذشت. صاحب «اعیان الشیعه». ابن سینا را شیعه امامی معرفی کرده است (امین عاملی، اعیان الشیعه، ۱۴۰۶: ۶/۷۲). البته

برخی او را شیعه اسماعیلی می‌دانند (راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، ۱۳۸۲: ۱۰/۳۷۳).

ابن سینا در علوم مختلف اسلامی از جمله فلسفه، فقه، منطق، حساب، ریاضیات، طب، نجوم و ادبیات تسلط یافت. از وی چند اثر به زبان فارسی به یادگار مانده است:

۱. رساله معراجیه: ابن سینا این کتاب را در تأویل اصطلاحاتی چون روح القدس، وحی، کلام الله، نبوت، شریعت و روحانی بودن معراج نگاشته است.

۲. دانشنامه علایی: این کتاب توسط ابن سینا به خواهش علاءالدوله در موضوع منطق، الهیات و طبیعیات نگاشته شده است. نمونه‌ای از متن آن این است: «نشاید که واجب الوجود بخود پیوند دارد به هیچ سبب، زیرا که اگر بی سبب هستی وی بخود واجب بود، هستی وی نه از سبب بود، پس ورا سبب پیوند نبود و اگر بی سبب هستی وی واجب نبود، واجب الوجود نبود بخود» (ابن سینا، دانشنامه علایی، ۱۳۸۳: ۶۷).

۳. آثار منظوم فارسی: ابن سینا شعرهای به زبان فارسی و دری نیز دارد که منظومه‌های علمی از آن جمله‌اند. قصاید و رباعیات او به گونه پراکنده در کتاب‌های مختلف موجود است. به گفته دکتر صفا ابن سینا شعرهای فارسی دری نیز داشته است که تعداد بیت‌های آنها از ۶۵ فراتر نمی‌رود (صفا، تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۷۳: ۱/۳۰۷-۳۰۸). ابیات ذیل نمونه‌ای از آنهاست:

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند      و اندر پی عشق عاشق انگیخته‌اند  
با جان و روان بوعلی مهر علی      چون شیر و شکر به هم برآمیخته‌اند  
(صالح، تاریخ ادبیات بلخ، ۱۳۸۷: ۱۱۵).

## ۲. ناصر خسرو بلخی

ابومعین‌الدین ناصر خسرو بلخی (۳۹۴-۴۸۱ق) در سال ۳۹۴ق، در ناحیه قبادیان از حومه بلخ (شهر مزار شریف افغانستان) به دنیا آمد (محمدزاده، طرحی نو در دانشنامه شعر عاشورایی، ۱۳۹۳: ۱۳۶/۲). از نوجوانی به فراگیری علوم مشغول شد، منشی و دبیر دربار سلجوقی



گردید، به طبیعیات، نجوم، فلسفه، ادیان، ادبیات عربی و فارسی تسلط و شناخت کافی داشت. در چهل و یک سالگی قصد سفر حج کرد و هفت سال به مسافرت پرداخت. سوریه، فلسطین، ممالک عربی، مصر و شمال آفریقا را گشت. ناصر خسرو در مصر به مذهب اسماعیلیه گروید و به شهرت رسید. وی را برای تبلیغ در کشورش مامور کردند، به افغانستان آمد از مردم زمانه خود رنج فراوان دید و پس از آوارگی در قریه یمکان بدخشان رفت و عزلت گزید و در همان‌جا در سال ۴۸۱ق، به عمر ۸۷ سالگی درگذشت. ناصر خسرو دانشمند (مقاله نقش شیعیان افغانستان در پیدایش و گسترش علوم طبیعی)، از مجموعه آثار کنگره بین‌المللی نقش شیعه در پیدایش و گسترش علوم اسلامی. شاعر بزرگ و نثرنویس معتبر بود، از آثار معروفش «دیوان اشعار»، دارای یازده‌هزار بیت مشتمل بر قصاید علمی، فلسفی و مذهبی، «سفرنامه» «زادالمسافرین» و «وجه دین» است. سبک و فکر ناصر خسرو، تحولی شگرف در ادبیات فارسی به‌وجود آورد.

در اشعار ناصر خسرو مدح وجود ندارد؛ زندگانی درباری و مداهنه با شاهان را نکوهش می‌کند و اظهار می‌کند که نباید گوهر قیمتی سخن را برای مدح و توصیف شاهان شکست:

من آنم که دریای خوکان نریزم      مر این قیمتی در لفظ دری را

(محمدزاده، طرحی نو در دانشنامه شعر عاشورایی، ۱۳۹۳: ۱۰۹/۲).

از اشعار او در وصف امیرالمؤمنین علی علیه السلام شعر ذیل است:

بهار دل دوستدار علی	همیشه پر است از نگار علی
دل زو نگار است و علم اسپرم	چنین واجب آید بهار علی
چن هین گل، ای شیعت و خسته کن	دل ناصبی را به خار علی
بچن هین گل، ای شیعت و خسته کن	دل ناصبی را به خار علی
از امت سزای بزرگی و فخر	کسی نیست جز دوستدار علی
علی از تبار رسول است و نیست	مگر شیعت حق تبار علی

(ناصر خسرو، دیوان اشعار، ۱۳۶۶: قصیده شماره ۲۶۲).

### ۳. حکیم سنایی غزنوی

حکیم ابوالمجد مجدودبن آدم سنایی غزنوی یا حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵) یکی از شاعران بلندمرتبه و تأثیرگذار قرن ششم است. او در سال ۴۷۳ق، در دیار غزنه باستان واقع در شهر غزنی امروز افغانستان به دنیا آمد (ژوبل، تاریخ ادبیات افغانستان، ۱۳۸۳: ۱۴۴). مطابق نقل محمدبن علی الرقا در مقدمه حدیقه در سال ۵۴۵ق، در همانجا درگذشت (سنایی غزنوی، حدیقه الحدیقه و شریعة الطریقه، ۱۳۸۲: ۲۶). از سنایی، «دیوان اشعار» شامل قصاید و غزلیات در هشت هزار بیت، «مثنوی حدیقه» شامل دوازده هزار بیت، «سیر العباد الی المعاد»، «طریق التحقیق»، «کارنامه بلخ»، «عشق‌نامه»، «عقل‌نامه»، «تجربه العلم» و ... به یادگار مانده است (ژوبل، تاریخ ادبیات افغانستان، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

در خصوص مذهب سنایی اختلاف است. در «دائرةالمعارف تشیع» در این زمینه چنین آمده است: «سنایی در آغاز جوانی و به هنگام اقامت در غزنین و بلخ، پیرو اهل سنت و تابع ابوحنیفه بوده است ... در میان سالی به مذهب تشیع گروید. در باره اعتقاد مذهبی اش به اشعاری بر می‌خوریم که گواه محکمی بر تشیع او و ارادتش به امام علی و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام هستند» (جوادی، دائرةالمعارف تشیع، ۱۳۸۱: ۳۰۱/۹-۳۰۵).

از سوی دیگر در مذهب سنایی، احتمال تقیه را نیز نمیتوان از نظر دور داشت چراکه سلاطین غزنوی رابطه خوبی با شیعیان نداشتند (آریانپور، فصل‌نامه نگاه فردا، ۱۳۹۲: شماره ۱۶/۹-۲۶). نمونه‌ای از اشعار سنایی در باره حادثه عاشورا و بسته شدن آب فرات بر اهل بیت امام حسین علیه‌السلام:

راه آب فرات بر بستند	دل او زان غنا و غم خستند
عمرو عاص و یزید بد اختر	به سر آب بر فکند سپر
شمر و عبیدالله زیاد لعین	روح شان جفت با د با نفرین
بر کشیدند تیغ بی‌آزم	نز خدا ترس و نه ز مردم شرم

(همان: ۲۶۹).

#### ۴. جبلی غرجستانی

بدیع الزمان عبدالواسع غرجستانی جبلی، شاعر پارسی‌گوی، در ناحیه جبل غرجستان ولایت غور امروزی افغانستان بدنیا آمد، سال ولادتش معلوم نیست، اما در سال ۵۵۵ هجری قمری درگذشت. غرجستان سرزمین نیاکان قوم هزاره و همواره از شیعیان امام علی علیه السلام و فرزندان آن بزرگوار بوده است (کیانی، محمد فاضل، محمدی شاری، شوکت علی، آریانپور افتخاری، محمدعلی، مجموعه مقالات غزنی بستر شرق تمدن اسلامی، ۱۳۹۳: ۱/۳۱۶-۳۱۷). جبلی غرجستانی در سخنوری متبحر و به قول عوفی «ذوالبلاغتین» (عوفی، همان: ۲/۱۰۴) بود. او «از نخستین پیشروان بزرگ تغییر سبک شعر فارسی در قرن ششم» (جبلی غرجستانی، دیوان اشعار، بی‌تا: ۱۸). محسوب می‌شد. محمود افشاریزدی می‌نویسد: «عبدالواسع از شاعرانی است که توانسته‌اند در قرن ششم مقدمات تحول سبک سخن را در شعر فراهم آورند. وی در این زمینه مانند مسعود سعد، ابوالفرج رونی و سنایی کامیاب است» (همان: ۲۳). در ادامه به یک نمونه از شعر او اشاره می‌کنیم:

ای هم لقا و هم دل و هم نام مصطفی	وی دین و دولت از فر تو یافته ضیا
بر سیرت لطیف تو گفتار تو دلیل	بر سیرت شریف تو کردار تو گواه
ملك عجم گرفته ز ترتیب تو نظام	دین عرب فزوده ز تهذیب تو بها
رای تو را ستاره برد سال و مه نماز	نفس ترا فرشته کند روز و شب دعا

(همان: ۲۸-۲۹).

#### ۵. سیدحسن غزنوی

سید حسن غزنوی مشهور به اشرف، از شعرای معروف در غزنین و منسوب به دربار سلطان بهرام شاه غزنوی می‌باشد. تاریخ ولادت او معلوم نیست. اما تاریخ وفاتش ۵۵۲ تا ۵۵۷ قمری دانسته شده است (سنایی غزنوی، همان: ۳۳۶). وی نزد همه پادشاهان غزنوی و سلجوقی به ویژه یمین الدوله بهرام شاه عزت و احترامی تمام داشته و در تمام سفر و حضر

از نزدیکان وی شمرده شده و در مدح او اشعار زیادی سروده است. دیوان سید حسن ۸۳ غزل و نزدیک به چهارهزار بیت دارد. «کلام او در قصاید غالباً استوار، سنجیده و متضمن ترکیبات تازه‌ای است» (زرین‌کوب، از گذشته ادبی ایران، ۱۳۷۵: ۳۰۱). به نمونه‌ای از شعر او اشاره می‌کنیم:

داند جهان که قره عین پیمبرم	شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو ابر بار و گر آب شد ز شرم	چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم
طبعم چو آتش تر و هر دم خلیل وار	هر خوش گلی دگر دمد از آتش ترم

(عوفی، لباب الالباب، ۱۳۶۱: ۴۳۸).

### ۶. دبیر واصل کابلی

میرزا محمد نبی خان دبیر الملک (۱۲۴۴ - ۱۳۰۹ق)، متخلص به واصل بن محمد هاشم خان در سال ۱۲۴۴ ق در کابل متولد شد. در نوجوانی با علوم ادبی و عربی آشنا شد. شاگرد میرزا محمدحسن خان، دبیر دربار شیرعلی خان بود. در دوره پادشاهی امیرعبدالرحمن به رتبه «دبیرالملک» مقرر و مقرب شد. در سال ۱۳۰۹ق، دچار بیماری گردیده و از دنیا رفت (راد، شعرای دری پرداز کابل، ۱۳۹۰: ۸۷ - ۸۸). واصل با این که علی‌الدوام به تحریر و تدبیر امور مملکت مشغول بودند باز هم از سرودن شعر غافل نبوده است. مجموعه اشعار برجای مانده از این شاعر، در قالب دیوانی مشتمل بر ۲۴۸ صفحه به اهتمام دکتر عفت مستشارنیا گردآوری شده و در سال ۱۳۸۵ ش، توسط انتشارات عرفان به چاپ رسیده است. در ادامه به یک نمونه از شعر او تحت عنوان «قرآن ناطق» اشاره می‌کنم:

گر از یعقوب تنها یوسفی آندر جهان گم شد	به دشت کوفه از ختم رسل يك دودمان گم شد
چرا برهم نشد شیرازه اوراق‌ت‌ای گردون	چو در دشت بلاقرآن ناطق از میان گم شد
چنان زد قحط آب آندر نهاد اهل بیت آتش	که از چشم یتیمان گوهر اشک روان گم شد
چنان در کربلا شد خیمه آل علی غارت	که معجر کهنه‌ای گر بود از فرق زنان گم شد

نشان داغ قاسم را مگردان از دلم بیرون در آن روزی که هرکس گوید از (واصل) نشان گم شد (راد، شعرای دری پرداز کابل، ۱۳۹۰: ۹۰-۹۱).

فارغ از محتوای جان‌سوز شعر فوق، مهم‌ترین دلیل تأثیرگذاری این شاعر در ادبیات افغانستان آن است که اسناد دولت امیر عبدالرحمان (۱۲۵۹-۱۲۸۰ش) را تنظیم و منتشر کرده است. همان کسی که در دوره حکومتش ۶۳ درصد از شیعیان افغانستان به جرم مذهب قتل عام شده، زنانشان به اسیری رفته و فرزندانش به بردگی کشیده شده است (دولت آبادی، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، ۱۳۸۵: ۹۲). توانمندی‌های واصل برغم شیعه بودن موجب جذب او به دربار شد و با تلاش و سخت‌کوشی اسنادی را فراهم کرد که بعدها ملافیض محمدکاتب در دوره حکومت حبیب‌الله، پسر عبدالرحمن بر اساس آنها تاریخ این دوره را نگاشت. بر این اساس واصل و کاتب هردو در تاریخ‌نگاری افغانستان به ایفای نقش پرداخته‌اند.

#### ۷. فیض محمدکاتب هزاره

ملافیض محمد، معروف به کاتب هزاره (۱۲۷۹-۱۳۴۹ق)، فرزند سعید محمد، در سال ۱۲۷۹ق، در ولایت غزنی افغانستان چشم به جهان گشود. وی تحصیلات خود را در شهرهای غزنی، قندهار، کابل و لاهور پاکستان فراگرفته و به علوم مختلفی مانند تاریخ، فقه، کلام، حکمت، جغرافیا و همچنین زبان‌های فارسی، عربی، پشتو و انگلیسی تسلط می‌یابد (سجادی، فرهنگ، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان، ۱۲۹). نام کاتب، عمیقاً با «تاریخ افغانستان» گره خورده به نحوی که او را «بیهقی زمان» یا «پدر تاریخ افغانستان» لقب داده‌اند (ایل، سرزمین و رجال هزاره جات، ۱۳۷۹: ۲۷۲ و ۲۷۶). وی در زمان پادشاهی حبیب‌الله پسر امیر عبدالرحمن به حیث منشی دربار استخدام گردید (کاتب، سراج‌التواریخ، ۱۳۳۳: ۹-۱۱۰). کاتب با درایت و کفایتی که در عرصه نگارش و ثبت و ضبط اسناد و رویدادهای دولتی از خود نشان داد، مفتخر به لقب «کاتب» شد (پولادی، هزاره‌ها، ۱۳۸۷:

۶۳۱). حبیب‌الله برای آن‌که وقایع تاریخی زمان پدرش و نیز تاریخ گذشته افغانستان را به ثبت برساند اقدام به تاریخ‌نگاری نمود و کسی را برای این کار مناسب‌تر از علامه فیض محمدکاتب هزاره نیافت (لعلی، سیری در هزاره‌جات، ۱۳۷۲: ۴۷۴).

کاتب، کار تاریخ‌نگاری را به‌دستور حبیب‌الله شروع می‌کند و حاصل آن، کتاب «سراج التواریخ» است. این کتاب در سه جلد به چاپ رسیده و از مهم‌ترین و معتبرترین کتب در زمینه تاریخ افغانستان قلمداد شده و در عداد اسناد دولتی محسوب می‌گردد (حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، ۱۳۷۷: ۴۶).

قرار گزارش حبیبی این کتاب مجلدات چهارم و پنجمی نیز داشته است که تنها جلد چهارم آن در سه هزار صفحه احوالات شش سال اخیر حکومت عبدالرحمن و تمام دوره امیر حبیب‌الله خان را گذارش می‌کرده است و در جلد پنجم احوالات هشت سال و سه ماه حکومت امان‌الله خان ضبط شده است (همان: ۴۷). کاتب، با مهارت مخصوصی که داشته است،

بسیاری از وقایعی را که مورد پسند امیر نبوده است، بگونه در لفافه کلام گنجانده است که امیر و کارگذارانش در موقع حک و اصلاح متوجه نشدند. اسلاف عبدالرحمن بعدها وقتی متوجه اشارات کاتب گردیدند، از چاپ مجدد آن خودداری کردند (سجادی، همان: ۲۲).

بقیه آثار کاتب که همگی به نثر روان فارسی تدوین یافته عبارت‌اند از: ۱. تحفه‌الحبیب (۳ ج، چاپ نشده)؛ ۲. سراج‌التواریخ (۵ ج، مجلدات اول و دوم و سوم موجود و مطبوع و جلد چهارم و پنجم مفقود و چاپ نشده)؛ ۳. تاریخ حکمای متقدمین (۱ ج، چاپ شده)؛ ۴. فیضی از فیوضات (۱ ج، چاپ نشده)؛ ۵. تذکرالانقلاب (۱ ج، چاپ نشده)؛ ۶. امان الانشاء (۱ ج، چاپ نشده)؛ ۷. تاریخ عصرامانیه (۱ ج، مفقود)؛ ۸. فقرات شرعیه (۱ ج، مفقود)؛ ۹. وقایع افغانستان در بر گیرنده وقایع دارالسلطنه کابل، هزاره‌جات و ترکستان (چاپ شده با نام بدل سراج‌التواریخ، ۱ ج)؛ ۱۰. امان‌التواریخ بخش یکم از جلد پنجم آن (۱ ج، چاپ شده)؛ ۱۱. نژادنامه افغان (۱ ج، چاپ شده)؛ ۱۲. تحفه‌الاخوان؛ ۱۳. وجه تسمیه افغانستان؛ ۱۴. مقالات و یادداشت‌های در باره وقایع مختلف افغانستان.

## ۸. علامه سردار کابلی

حیدر قلی خان معروف به «سردار کابلی» (۱۲۹۲-۱۳۷۲ق) فرزند نورمحمد در سال ۱۲۹۳ق، در چنداول کابل متولد شد. پدرش سردار نورمحمدخان، از سرداران عالیرتبه ارتش افغانستان بود. سردار کابلی در علوم مختلف اسلامی (مقاله «نقش شیعیان افغانستان در پیدایش و گسترش علوم طبیعی»؛ «نقش علمای شیعه مهاجر افغانستان (در ایران، عراق و سوریه) در گسترش علوم اسلامی»، از مجموعه آثار کنگره بین‌المللی نقش شیعه در پیدایش و گسترش علوم اسلامی). صاحب تألیفات بوده و از تعدادی از مشایخ بزرگ نجف اشرف مانند شیخ عباس قمی، محسن امین عاملی و شیخ آقابزرگ تهرانی اجازه روایت داشت. او در حوزه ادبیات نیز آثار ادبی دارد (کیوان سمعی، مجله وحید، شماره ۵۹، ۱۲۲). سبک شعری او متأثر از سبک خراسانی و مکتب ادبی کابل است. قصاید و غزلیاتی در رثای امامان معصوم علیهم‌السلام سروده و معروف‌ترین غزلش به مناسبت قیام جانگداز امام حسین علیه‌السلام است که همواره مورد استناد سخنوران و مداحان بوده و در محافل عزای سیدالشهداء علیهم‌السلام در همه کشورهای اسلامی خوانده می‌شود:

بزرگ فلسفه قتل شاه دین این است	که مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین مظهر آزادگی و آزادی است	خوشا کسی که حسینش مرام و آیین است
نه ظلم کن به کسی و نه به زیر ظلم برو	که این مرام حسین است و منطق دین است

(راد، شعرای دری پرداز کابل، ۱۳۹۰: ۱۱۶-۱۱۷).

## ۹. سیدمحمدکاظم بلبل

سید محمدکاظم فرزند سید گلشاه (۱۳۰۲-۱۳۶۵ق)، متخلص به «بلبل» در سال ۱۳۰۲ق، در محله مرادخانی کابل در خانواده مذهبی متولد شد. دوازده ساله بوده که پدر و جد و عموهایش به دستور امیر عبدالرحمن به شهادت رسیدند. وی پس از این ماجرای تلخ مدتی در خفاء به سر برد و سپس برای تحصیل علوم دینی به ایران و نجف مسافرت نمود. پس از فراگیری علوم دینی به کشور بازگشت و به تبلیغ معارف دینی پرداخت. بلبل در انواع

قالب‌های شعری سروده دارد که بیشترین آنها در مدح و رثای اهل بیت علیهم‌السلام اختصاص یافته است. منتخبی از قصیده‌های بلبل با مقدمه پروفسور هدی در سال ۱۳۶۵ ش، در تهران به نقش اصحاب ائمه علیهم‌السلام و دانشمندان شیعه در علوم اسلامی در افغانستان، ص: ۱۵۶ چاپ رسیده است. وی سر انجام در سال ۱۳۶۵ق، چشم از جهان فرو بست. نمونه‌ای از شعر او در مدح امام علی علیه‌السلام چنین است:

ای در اورنگ امامت اولین مسند نشین      شاهباز اوج عزت عروۃ الوثقی دین  
خسرو تخت سلونی شهریار لوکشف      قاتل اعدای ملت ناصر دین مبین  
ساقی کوثر ولی کبریا زوج بتول      جانشین مصطفی شاه نجف ضرغام دین

(ریاضی هدی، مدیحه و مدیحه سرایان افغانستانی پیروان اهل بیت علیهم‌السلام، ۱۳۸۰: ۵۲-۹۴).

#### ۱۰. سید اسماعیل بلخی

سید اسماعیل مشهور به شهید بلخی (۱۳۳۹-۱۳۸۸ق) فرزند سید محمد حسینی بلخی در سال ۱۲۹۹ ش؛ در قریه سرپل بلخاب از توابع ولایت بلخ باستان افغانستان به دنیا آمد. به کشورهای ایران، عراق، عربستان و سوریه مسافرت نمود و علوم مختلف اسلامی را در حوزه‌های مشهد، نجف و قم فراگرفت. بلخی در جریان قیام مسجد گوهرشاد در محکومیت کشف حجاب توسط رضاشاه، نقش آفرینی جدی داشت و تحت تعقیب قرار گرفت (بلخی، رهبر آزادی، ۱۳۸۱: ۴۱). در سال ۱۳۲۹ ش؛ بر علیه ظاهر شاه در افغانستان قیام کرد و به دلیل خیانت دوتن از اعضای حزبش قیامش ناکام ماند و شهید بلخی تا سال ۱۳۴۳ به زندان افتاد. در زندان ۷۵ هزار بیت در قالب‌های مختلف سرود. او در سال ۱۳۴۷ ش به شهادت رسید (انوشه، دانشنامه ادب فارسی، ۱۳۷۸: ۳).

مجموعه‌ای از اشعار این روحانی مبارز شیعی در سال ۱۳۶۳ با عنوان «مشعل توحید» به همت مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی در ایران به چاپ رسیده است. حجم شایان توجهی از آثار منظوم شهید بلخی دارای صبغه آیینی، اجتماعی و سیاسی است و در عرصه



ادب دینی آثار ممتازی دارد. دیوان شعری او مشحون از عشق به اهل بیت علیهم‌السلام، دعوت به بیداری امت اسلام، وحدت مسلمانان، مقاومت و عدالت خواهی است. نمونه‌ای از شعر این شاعر در فلسفه قیام سیدالشهداء علیه‌السلام چنین است:

تأسیس کربلا، نه فقط بهر ماتم است      دانش سرای مکتب اولاد آدم است  
از خیمه گاه سوخته تا ساحل فرات      تعلیم گاه رهبر خلق دو عالم است

(بلخی، رهبر آزادی، ۱۳۸۱: ۹۸).

دیگر دانشمندان ادبی شیعه در این بخش عبارت‌اند از: محمداسماعیل مبلغ، محمد اکبر امی کابلی، ملا محمد امین تائب، میرزا غلام حسین ثاقب، حسامی قندهاری، محمد ابراهیم ذکاء کابلی، عبدالباقی کابلی، محمدیوسف ریاضی، ملا محمدقاسم شاکر قندهاری، احمد شیدا، طالب قندهاری، میرمحمدحسن عمرانی کابلی، براتعلی فدایی هروی، محمداسماعیل گلبنان، میرزا علی اصغرمایل، میرزا محمدیعقوب مخلص، سیدحسین مسرور، محمدامین معذوری بهسودی، سید میرحیدر نوید، جعفر کابلی، میرزا رجبعلی اسود غزنوی، سید حکیم بینش، شیخ محمدناصروفی، شیخ علی اکبر بلخی، سردار محمدخوشدل کابلی، سید محمودحسینی عاشق، میرزا محمدسلطان کابلی، میرزا علی عسکر، میرابوطالب کابلی و ... (ریاضی هدی، همان).

## ۲. اشعار شاعران دوره معاصر

اشعار شاعران دوره معاصر که به چند نمونه اشاره می‌شود.

### ۳. گپ ماکم

دَ ترس و خَم خَمک گُزرو نموشه	گپ مو ماکم دَلرزیدو نموشه
هرکار از خودخوره داره، همیشه	خیاطی بی چوغ و سیزو نموشه
برج خانه اگر تادوشی پُربود	چپه از برف و از بارو نموشه

مردمیدو شودو آسو نباشه  
هرکس که کارشی باشه بادرایت  
چپه شیدو بال شیدونشی شرطه  
اگر باشیم کنار یکدگه خو  
اگرماکم باشه بند و قرارمو  
تکرار، دورِ عبدالرحمو، نموشه

مَسْکَه بی او کَدُو، رُوغُو نموشه  
هرگز، از کار خو پِشِیْمُو نموشه  
گنْدُم بی چَپَر، خَر مُو نموشه  
سِیال مو تاجک و او غُو نموشه  
دورِ عبدالرحمو، نموشه

#### ۴. ذغال‌تر

آرامش عجیب بر این شهر حاکم است  
آواز عشق و ساز خرد نشه آور است!

آن سان که روی مزرعه‌ها نهر حاکم است  
در رقص سرخوشانه خود دهر حاکم است

\*\*\*\*\*

اما من از ذغال به باران دویده‌ام  
دل نیست گزدمی است که در سینه می‌زند

برهر بلال مردم من قهر حاکم است  
در رگ رگم هزار رقم زهر حاکم است!

\*\*\*\*\*

بیهوده بر ذغال ترم بکه می‌کنم  
اینجا که بر تمام زمین نهر حاکم است

#### جنگ

عادت نمی‌کنیم به این جنگ تن به تن  
ماهی لعل و آب ارزگان حدیث ماست  
درگیر شبهه‌های تو از هوش می‌روم  
پایان اخم و تخم خودم را نوشته‌ام  
تنها بلیط و یک چمدان راه چاره است  
در چادری سیاه زنی گیج می‌رود  
با خون من عجین شده‌ای مرد متهم

لطفاً تو ماشه را بچکان در دهان من  
چشمت اجازه داد صدایت کنم وطن  
افتاد خون حوصله‌ها پای سوءظن  
قرمز بخوان درآینه "دیگر نه تو نه من"  
آب از سرم گذشته خداوند فوت و فن  
خود را رها کن آخر غمگین‌ترین اتن  
آهسته‌تر بیارگ دیوانه را بسزن

### مخته

مخته نوعی نوحه سرایی است که زنان در عزاداریها می‌خوانند این گونه اشعار که بنام يك فرد خاص اعم از جنگجو یا قهرمان خوانده می‌شود این مرثی در زمان جنگ‌های عبدالرحمن باب شد و تا اوائل قرن بیستم ادامه داشت و هم اکنون هم به شکل خفیف‌تری وجود دارد مخته‌های گل مامد، غلام حسن و فیضو از مشهورترین مخته‌ها می‌باشند مخته گل مامد که در رثای سردار گل مامد هزاره که در جنگ مابین مردم هزاره و حبیب‌الله کلکانی مشهور به بچه سقا (جنگ‌های این دوره به نام جنگ سقوی در بین هزاره‌ها شهرت یافت) رخ داد سروده شد.

سردار گل مامد که میدانست با فتح روستاها زنان و دختران مورد تجاوز واقع می‌گردند پشت سر آنها حرکت نموده و زمانی که کسی غیر از او برای دفاع از زنان باقی نمانده بود آنقدر جنگید تا تمام زنان و دختران را فراری داد و آنگاه با زخم‌های بی‌شماری که برداشته بود خود نیز جان به جان آفرین تسلیم نمود در حالی که تعداد زیادی از آنان را نیز کشته بود و دشمنان جسدش را تکه تکه و سرش را از تشش جدا نمودند

اربون تو گل مامد ما      قیرون تو گل مامد ما

سردار اته مامد ما      حاکم نو آمد ما

شاری کابل غوغا شده، پرچم سرخ بالا شده، باچه سقو پاچا شده

اربون تو گل مامد ما      قیرون تو گل مامد ما

سردار اته مامد ما      حاکم نو آمد ما

يك جنگ د سراوضه شده، گل مامد خو کشته شده، سرک شی بریده شده

اربون تو گل مامد ما      قیرون تو گل مامد ما

سردار اته مامد ما      حاکم نو آمد ما

(جوادی، همان: ۷۵).

## ضرب المثل

ضرب المثل هزاره‌گی؛ در میان هزاره از شهرت زیادی برخوردار است و مردم همواره در محاورات روزمره از آن استفاده کرده و مقصود خود را به دیگران انتقال می‌دهند.

به عنوان نمونه چند ضرب المثل را در زیر می‌خوانید:

۱. آو، تا ده جویه الیایه. (آب تا هنگامی که در جوی است، روان است. آدمی در میان اقوام و دوستان خود، محترم و عزیز است. نه در عالم غربی و دیار دیگران.)
۲. آو از بسم الله تیره نموشه (آب از گفتن بسم الله تیره نمی‌شود).
۳. سرمایه و ثروت از سختی‌های بی‌جا زیاد نمی‌شود.
۴. از زاغ کده چوچه‌شی اوشیاره (از خود زاغ جوجه‌اش هوشیار است).
۵. کارکو که اندازه، که از پای نندازه (کار با قاعده انجام بده تا از دست و پا نیافتی).
۵. نیمچه حکیم خطر جان، نیمچه ملا خطر ایمان (امین، مثل‌های هزاره‌گی، مؤسسه فرهنگی برهان، ۱۳۷۶؛ خاوری، محمدجواد، امثال و حکم مردم هزاره).

## افسانه (اوسانه) (قصه)

افسانه گفتن و افسانه شنیدن در بین مردم هزاره از قدیم الایام رواج داشته است و از سینه‌ای به سینه‌ای انتقال یافته امروزه نیز افسانه‌گویی هستند که روایت افسانه‌های شان در یک شب و دو شب پایان نمی‌یابد. افسانه‌گویان از حافظه قوی برخوردار هستند و در شب‌های سرد زمستان در خانه‌ها، مجالس و محافل مجلس را گرم می‌کنند. راوی در جریان روایت نمودن، طبق فهم و درک، رفتار و روش خود افسانه را روایت می‌کند. مثل افسانه‌های عشقی، عبرت‌انگیز، پندآمیز، یا درباره انسان‌های گوناگون، حیوانات، دیو، پری، اژدها، سحر و جادو و... نمونه‌های از افسانه‌های کوتاه مردم دایکندی را می‌خوانید:

بابه انورخان در ره کوی کت که بیا، ده خیدیر برد، این جا آمدم. روز بیگاه شد، خیدیر نرفتوم. آس خوره سوار شدوم. توفنگ خوره گردو کدوم، سون خانه خورایی شدوم. ده راه

رافتوم. ختك بسیار بود. دهقو دو دانه آورد. يك دانه را قنجیغه كدوم، يك دانه شی ره پشت اسپ [آس] خورده رایى شدوم. زیاد راه رافتوم كه ده کوتل رسیدوم كه اسپ خیر كد ركاب كدوم كه نرفت. پس پشت كدوم كه خاتو دم اسپ مه گریفته ده دست خو. گفتم: دم اسپ ایله كو. ختكه پرته كدوم. توفنگ از گردوی خو گریفتم. كارتوس كدوم. توفنگه سوی شی بلكه كدوم. دم اسپ ایله كت. بوغ زد. دست و پای خوره سون توفنگ كت. اسپ سوكت خوره سربله پرته كد. بسم ایسته شد. بسم خاتو از دم شی گرفت. بسم توفنگ ره سون شی بله كدوم. إله كت. سون شی توغ كدوم. موی شی زمی رسیده، روی و دماق شی یقط روی پشك واری (پولادی، همان: ۱۸۱).

### نثر و طنز

اندر احوالات جرج دبلیو بوش: آن سلطان متحده، آن ارباب محاربه، آن پرورده قصر سفید، آن همیشه در لرز شدید، آن انگشت‌نمای عالم آن همیشه در غصه و غم، آن مرد همیشه تيك تاك، آن رونده به صورت زيک زاك، آن راهبرده به مكتب رایس، آن خواننده به لغت «نایس»، آن صاحب مار و اژدرها، آن هوادار ژاژخا، آن سوار بر زره پوش، امیر المتحده جرج دبلیو ثم البوش «رضی روح‌القدس عنه و علی جمیع اصحاب المقوقیس و جالینوس و لکاپینوس.» یگانه عصر بود و رئیس جمهور بود و در هیچ صراطی مستقیم نبود و همه عمر در رفت و آمد بود الا شبانگاهان که او را عارضه در میان بود...

همه فنون یاد گرفتی و از بر شدی و فی الواقع به هیچ‌کدام عمل نکردی «من کان لم یعمل بعلمه فهو فی النار»!! کتب و تصانیف بسیار دیدی در باب محاربت و مقاتلت. استاد بودی جان بلتون، خلیل زاد، بلر، بن لادن، ملا عمر و امثال ذلك. و به آنان طریقت شریعت پیاموختی چنانچه خود آموخته بودی! و بسیار مراودات داشتی مر مشایخ خلیجیه و الجزیره و خاور میانه و میانه داشتی مر آنان به جهت اخذ مهره جادویه و لوازمات سحریه و امثال ذالک...

نقل است که چندین هزار استاد شاگردی کردی و کتابی به کتابت آوردی اندر باب مقاتلت و محاربت چنانچه در هیچ کس کرامتی در باب محاربت نقل شده جز او که او را در این علم حظ وافر بود.

گویند؛ جمله عیوب عالم و آدم گفתי جز خود و رایس! و همه تروریست بخواندی جز خود و رایس! و در عیوب شناسی و معایب و متهمات به تروریست فی اقصی الغایت بود... نقل است که چون او به دنیا آمدی چهل بار غسل تعمید بدادی و پاك نشدی؛ کشیشان متعجب شدی و گفתי که چهل روز باید که در دیر بماندی تا بابار غسل بدادی. چهل روز گذشتی تغییری نیافتی و او را به حال خود رها کردی...

چون به چهل سالگی رسیدی به گریه اندر شدی، مریدان جمع شدند و گفتندی: ای مرد! این چه حالت باشد که از خود در آورده‌ای؟ گفت: مرا غم‌ها بسیار باشد که بر بن لادن و ملا عمر نباشد، آنان بر کابلستان حکومت کنند و کوزه آن بر سر ما شکنند. هماندم لشکر بی‌شمار بیاراست و به کابلستان اندر شد و آنچه کمتر بیافت بن لادن بود و ملا عمر! و چهل سال بگذشت و نیافت. دیگر بار لشکر بیاراست و به بغداد اندر شد و چهل سال بگذشت و فریاد بر آورد که: یافتم، یافتم تا چهل کرت!! گفتند: چه را؟

گفت: صدام را! و او با مریدان بگرفت. گفت: چهل سال بیاید که ملا عمر و بن لادن بیابم. بدین طریقت همی رفت تا جان به جان آفرین تسلیم کرد. چون چهل سال بگذشت مریدان او را در خواب دیدند پرسیدند که خدای با تو چه کرد؟ گفت: آن کار که با صدام بکرد. و الله اعلم (نجیبی، اندر احوالات جرج دبلیو بوش، زمزم معارف، دوماهنامه فرهنگی اجتماعی مجتمع آموزش عالی فقه، سال پنجم، شماره، ۳۲).

### لطیفه

سوژه لطیفه‌ها و کاربرد آن معمولاً تابع منطقه، تیره و طایفه می‌باشد و انواع آن زیاد است از جمله: مهمان هنگام خواب به صاحب‌خانه سفارش کرد که وقت خروس بانگ داد او را بیدار

کند که خیلی عجله کار دارد دو ثلث از شب گذشته بود که مهمان خود از خواب بیدار شد. کفش‌ها را پوشید و خروس صاحب‌خانه را زیر بغل نهاد، همین‌که می‌خواست از خانه خارج شود میزبان بیدار شد و گفت: آغا صبر کنید تا خروس اذان بگوید. مهمان جواب داد: مرید جان! کار زیاد دارم اگر اذان گفت بین راه هم اذان می‌گوید. میزبان صبح وقتی خروس را سر جایش ندید، معنای سخن شبانگاه را فهمید (بزدانی، فرهنگ عامیانه طوایف هزاره، ۱۳۷۱: ۲۲۸).

فکاهی

لالایی

دای دو (آواز طبیعی) بولبی

چیستان

## هنر

### خوشنویسی

در میان آثار فرهنگی و هنری هر قوم و ملتی، خط از جمله هنرهای با ارزشی است که به وسیله آن می‌توان افکار و اندیشه، مقصود و آرمان خویش را به دیگران انتقال داد و هم آن‌که می‌توان جمیع آثار علمی، فرهنگی و تاریخی و هنری را توسط آن ضبط کرده و به نسل‌های بعد از خویش بر جای گذاشت.

در میان هزاره‌ها خط از دیر زمان از قدر و منزلت خاص برخوردار بوده است و مردم علاقه زیاد به این هنر نشان داده‌اند آثار خطی زیادی در میان این قوم دیده می‌شود مردم هزاره عادت داشتند فرزندان شان از همان آوان کودکی خط را بیاموزند امروزه اکثر تحصیل کردگان هزاره از خط زیبا برخوردار هستند و در میان این قوم هنرمندان خط نیز زیاد است. هنرهای دیگری نیز در بین هزاره رواج دارد که به قرار زیر است:

۱. نقاشی.

۲. طراحی.

۳. خامك دوزی.
۴. فیلم سازی.
۵. موسیقی.
- صنایع دستی
۱. آهنگری.
۲. نجاری.
۳. سبذبافی.
۴. گلیم بافی.
۵. برک بافی و...



## پی‌نوشت‌ها

۱. جلگك هم گفته شده است.
۲. در بعضی مناطق دایزنگی قجیر هم گفته شده است.
۳. یا گدوله.
۴. كوده‌ای.
۵. راورتی، ص ۲۱).
۶. الیاس، ص ۸۰).
۷. افیموف، ص ۹.
۸. توضیح این نکته ضروری است که بسیاری از این ویژگی‌های زبانی که مؤلف برای گویش هزارگی برشمرده است، خاص این گویش نیست و در زبان و محاوره دیگر نقاط افغانستان هم یافت می‌شود. مؤلف شاید به سبب ناآشنایی با دیگر گویش‌های محلی افغانستان، این‌ها را صرفاً با گویش و خاص هزاره‌جات دانسته است.
۹. یکی از چهار ملیت تشکیل‌دهنده جامعه افغانستان.م.

## کتاب‌نامه

- آریانپور، محمدعلی افتخاری، بامیان خاستگاه هزاره‌ها، قم: نشر عارف، چ اول، ۱۳۹۲ ش.
- ابن سینا، شیخ‌الرئیس، دانشنامه علایی، مصحح دکتر محمد معین، تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران، ۱۳۸۳ ش.
- احمد صدر، حاج سید جوادی، دائرةالمعارف تشیع، تهران: نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۱ ش.
- امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعة، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق.
- امین، محمدیوسف، مثل‌های هزاره‌گی، مؤسسه فرهنگی برهان، ۱۳۷۶.
- انوشه، حسن، (سرپرست) دانشنامه ادب فارسی، (ادب فارسی در افغانستان)، ۱۳۷۸ ش.
- ایل، حسین، سرزمین و رجال هزاره جات، قم: مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، ۱۳۷۹.
- بلخی، رهبر آزادی، به کوشش سید محمدحسینی، نشر دهکده جهانی آل محمد ﷺ، ۱۳۸۱ ش.
- پولادی، حسن، هزاره‌ها ترجمه علی عالمی کرمانی، نشر عرفان، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- جبل‌ی غرjestانی، عبدالواسع، دیوان اشعار، تصحیح ذبیح‌الله صفا، تهران: انتشارات امیر کبیر، چ ۲، بی‌تا.
- جوادی، محمدآصف، بازتاب واقعیت‌ها در ترانه هزاره‌گی، فصلنامه سراج، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال دوم - شماره ۶ - زمستان ۱۳۷۴.
- حبیبی، عبدالحی، جنبش مشروطیت در افغانستان، کابل: سازمان مهاجرین مسلمان افغانستان، ۱۳۷۷ ش، چ ۲.
- خاوری، محمدجواد، امثال و حکم مردم هزاره، تهران: نشر عرفان، ۱۳۸۰.
- دولت‌آبادی، بصیر احمد، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم: ابتکار دانش، ۱۳۸۵ ش.
- راد، سید محمود، شعرای دری پرداز کابل، کابل: انتشارات سعید، ۱۳۹۰ ش.
- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: انتشارات نگاه، جدهم، چ دوم، ۱۳۸۲ ش.

- ریاضی هدی، میرمحمدحسین، مدیحه و مدیحه سرایان افغانستانی پیروان اهل بیت علیهم السلام، کابل: نشر مرکز ارشاد اسلامی زنان افغانستان، ۱۳۸۰ ش.
- زرین کوب، عبدالحسین، از گذشته ادبی ایران، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ژوبل، محمدحیدر، تاریخ ادبیات افغانستان، کابل: انتشارات میوند، ۱۳۸۳ ش، ج ۴.
- سجادی، عبدالقیوم، فرهنگ جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی شیعیان افغانستان. سنایی غزنوی، حدیقة الحدیقة و شریعة الطریقة، به تصحیح و مقدمه، مریم حسینی. تهران: نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲.
- صالح، محمدخلیق، تاریخ ادبیات بلخ، نشر انجمن نویسندگان بلخ، ۱۳۸۷ ش.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، (خلاصه چهارجلد در دو مجلد)، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۷۳ ش.
- عوفی، سدیدالدین محمد، لباب الالباب، مقدمه و تعلیقات محمد قزوینی، تهران: نشر فخررازی، ۱۳۶۱ ج ۲.
- فاضل کیانی جاغوری، فصلنامه علمی فرهنگی طرح نو، شماره ۲۰ و ۲۱، بهار و تابستان، ۱۳۸۸.
- فیاضی، محمدحسین، آسیب‌شناسی گروه‌های قومی شیعه در افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و معارف مجتمع آموزش عالی فقه.
- کاتب، فیض محمد، سراج التواریخ، کابل: مطبعة دارالسلطنه کابل، ۱۳۳۳ ش.
- کیانی، محمد فاضل، محمدی شاری، شوکت علی، آریانپور افتخاری، محمدعلی، مجموعه مقالات غزنی بستر شرق تمدن اسلامی، تهران: مؤسسه انتشارات عرفان، ۱۳۹۳.
- کیوان سمیعی، مجله وحید، شماره ۵۹.
- لعلی، علی داد، سیری در هزارجات، ناشر احسانی، چاپ اول، ۱۳۷۲.
- محمدزاده، مرضیه، طرحی نو در دانشنامه شعر عاشورایی، تهران، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۹۳ ش.
- مقاله «نقش شیعیان افغانستان در پیدایش و گسترش علوم طبیعی»: «نقش علمای شیعه مهاجر افغانستان (در ایران، عراق و سوریه) در گسترش علوم اسلامی»، از مجموعه آثار کنگره بین‌المللی نقش شیعه در پیدایش و گسترش علوم اسلامی.

ناصر خسرو، ابومعین الدین، دیوان اشعار، به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، نشر ادبیات آکادمی علوم افغانستان، ۱۳۶۶ ش. قصیده شماره ۲۶۲.

نجیبی، محمدعلی، اندر احوالات جرج دلیو بوش، زمزم معارف، دوماهنامه فرهنگی اجتماعی مجتمع آموزش عالی فقه، سال پنجم، شماره ۱۵.

یزدانی، حسین علی، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها.

یزدانی، حسین علی، فرهنگ عامیانه طوایف هزاره، مشهد، چاپ اول، ۱۳۷۱.